سخنرانی مسجد صاحب الزمانی بیرجند جلسه 28

أَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّیْطَانِ الرَّجِیم

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ

صَلِّی اللّهُمَّ عَلَى التَّجَلِي الْاَعْظَمِ وَ كَمالِ بَهائِكَ الْاَقْدَمِ، شَجَرَةِ الطّورِ، وَ الْكِتابِ الْمَسْطورِ، وَ النّورِ عَلَى النّورِ، فی طَخْیاءِ الدَّیْجورِ عَلَمِ الْهُدي وَ مُجَلِّی الْعَمي وَ نورِ اَبْصارِ الْوَری وَ بابُكَ الَّذی مِنْهُ یُؤْتی الَّذی یَمْلَأُ الْاَرْضَ قِسْطاً وَ عَدْلاً، كَما مُلِئَتْ ظُلْماً وَ جَوْراً، سَیِّدِنا وَ مَوْلانَا وَ أمامِنا وَ هادِینا بِالْحقِّ القائِمِ وَ لَعْنَةُ اللهِ عَلی أعْدائِهِمْ أَبَدَ الآبِدینَ وَ دَهْرَ الدّاهِرینَ.

(بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ @ الم @ ذلِكَ الْكِتابُ لا رَیْبَ فیهِ هُدیً لِلْمُتَّقینَ الَّذینَ یُؤْمِنُونَ بِالْغَیْبِ وَ یُقیمُونَ الصَّلاةَ وَ مِمَّا رَزَقْناهُمْ یُنْفِقُون) [1]

برحسب گفتارهای لیالی گذشته معلوم شد که وجود مسعود اعلی حضرت بقیه‌الله7 مظهر غیب خدا است، و روی حکم و مصالحی که بعضی از آن‌ها تذکر داده شد، ایشان باید در پرده خفا و اختفا باشند تا آن موقعی که خداوند ظهور کلی ایشان را اذن بدهد. و بوجود مسعود ایشان، دنیا به عدل و داد و به کلمه توحید جاری و ساری شود. حالا ممکن است سوالات کودکانه‌ای بشود که این سوالات اسباب تزلزل خاطر بعضی از ناآگاهان شود.

یکی دو تا از آن‌ها را مطرح کنیم و یک جواب مختصری بدهیم.

سوال اول این است، خیلی ساده که بچه‌ها هم بفهمند.

آقا این امامی‌که پنهان است، ما نمی‌بینیمش، یا اگر می‌بینیم و نمی‌شناسیمش، فایده وجودی او چیست؟ این امامتش لغو است، امام باید در معرض استفاده مردم واقع باشد، مردم از او بهره برداری کنند، استخاره پیشش بگیرند، ساعت تحویل منزل از او بپرسند، تعبیر خواب از او بخواهند، اگر خروسشان، مرغشان، می‌خواند، بروند پیش عالم بپرسند مرغ ما خوانده است دلالت بر چه می‌کند؟ همین چرت و پرت‌ها، حالا دیگر مراجعه مردم به علماء، مانند مراجعات سابقه نیست. یا مانند سابقین، بروند از امام مسائل حلال و حرامشان را بپرسند، معارف را بپرسند، معارف مبدئی و معادی را سوال کنند، احتیاجات دیگری دارند، مراجعه به امام کنند تا رفع احتیاجاتشان را کند، امام برای این‌طور کارها خوب است.

امامی‌که نه تلفن دارد، به ادارات تلفن کند تا کارگشایی ما را بکند، نه پول دارد در بیت‌المالش که به فقرا بدهد، نه می‌بینمش تا ازش مساله‌ای بپرسیم، نه پشت سرش نمازی بخوانیم، فایده این امام چیست؟ این سوال اول است.

اغلب بچه‌ها هم این سوال را می‌کنند، ؟؟؟ 6:35 این مطالب را القا و تلقین به نفوس ساده جوان‌ها می‌کنند. پیرمردها الحمدلله از این خطرها محفوظ هستند، درخت چنار 400 ساله که راست است، دیگر هیچ طوفانی نمی‌تواند آن را کج کند، لذا به پیرمردها نمی‌توانند تاثیر سویی کنند، عمده نهال‌های نورس است، که با دو تا باد کج می‌شود، ؟؟؟7 زیرش زدی، یک ماه، شش ماه، راست می‌شود، به جوان‌ها این تلقینات سوء را می‌کنند.

به ایشان گفته می‌شود: آقاجان، اولا یک جواب نقضی می‌دهیم، بعد دو، سه تا، چهار، پنج تا، جواب حلی می‌دهیم، جواب نقضی را اول می‌دهم.

بر حسب تواریخ و روایاتی که وارد شده است، که مسلم و قطعی است، حضرت موسی بن جعفر8 قطعا، یقینا و بلاشک، 4 سال در زندان بوده است. 14 سال هم نوشتند، 10 سال هم نوشتند، کمتر هم هست. دیگر از 4 سال کمتر ننوشتند، حضرت موسی بن جعفر8 امام مسلم قطعی میان شیعه است. ایشان 4 سال در زندان بودند بطوری‌که، شیعه که سهل است، خود امام رضا7 هم از طرق عادی و مجاری عادی نمی‌دانستند پدرشان کجا است. حالا به علم امامت می‌دانسته آن به جای خودش است. به غیر ازهارون‌الرشید لعنت الله علیه، و زندانبانی که حضرت موسی بن جعفر8 را در محبسش حبس کرده است، کس دیگری اطلاع از ایشان نداشت، کجا هست؟ چه بر سرش می‌آید؟ چطوری است؟ آیا در این 4 سال امامت ایشان لغو بود؟ هیچ یک از شیعه دسترسی نداشت خدمتش، اصلا نمی‌دیدنش هیچ هیچ، تا مساله از او بپرسند، نماز جماعت پشت سرش بخوانند، رفع حوایجشان را بکند، ابدا ابدا، پس این لغو شد؟

بیا بالاتر. امام صادق7 پدر موسی بن جعفر8، یک مدتی در حبس بود، حبس نظر بود، در «حیره» 9:40 حضرت را حبس کرده بودند، مرغ از بالا سرش نمی‌توانست بپرد و نگاه بکند، اصلا بسیاری از شیعه نمی‌دانستند که حضرت صادق7 کجا هست! پس در این مدت امامت حضرت صادق7 لغو بود؟ امام نبود؟ مگر امام باید در دسترس همه شیعه در همه وقت باشد؟ این حرف را چه کسی گفته است؟

یک تکه کوچولو بگویم، هم بخندید و هم شاهد قضیه باشد.

در زمانی که امام صادق7 در حیره حبس بودند، یک آقایی با زنش تندی کرد، بین زن و شوهر از این دادفریادها، گاه‌گاهی اتفاق می‌افتد، شوهر هم خلقش تنگ می‌شود، دو تا کلمه نا مربوط می‌گوید و بعد هم پشیمان می‌شود. خلق شوهر تنگ شد، گفت: «أَنْتِ طَالِقٌ ثَلَاثا»، تو را سه طلاقه کردم، برو. بعد از ده، دوازده روز، مردی‌که آمد پیش زنش که من رجوع کردم، زنی‌که گفت: غلط کردی، این رجوع تو درست نیست، تو مرا سه طلاقه کردی، و در طلاق سوم رجوع کفایت نمی‌کند، همان قانونی که دارد ؟؟؟ 11:25 مرد گفت: این، آن سه طلاقه‌ای که رجوع درش نافذ نباشد، این، آن نیست. آن سه طلاقه‌ای است که طلاق بدهد و بعد رجوع کند یا عقد جدید کند، باز طلاق بدهد، بعد رجوع کند یا عقد جدید کند، بعد طلاق بدهد. این، آن طلاق سومی است که رجوع درش نافذ نیست. زنی‌که گفت: نخیر، تو سه طلاق کردی برو دنبال کارت.

مرد مستاصل شده است و در زاویه حاده مثلث شهوت گرفتار شده است، هی فشار آورد زن، خیلی که اصرار کرد، گفت: اگر می‌خواهی که من ؟؟؟ باید بروی پیش امام صادق7 و مساله را از خود حضرت بپرسی، اگر حضرت فرمودند: این سه طلاق نیست، من بر رجوع تو ترتیب اثر می‌دهم، و الا فلا.

گفت: زن چی‌چی می‌گویی؟ امام صادق7 را پرنده از روی هوا نمی‌تواند بپرد، از روی هوا اگر بپرد و نگاه به امام صادق7 کند، با تیر پایینش می‌آورند و بعد می‌برندش تحت محاکمه، براش پرونده درست می‌کنند، که فلان فلان شده، چرا از بالای سر او پریدی؟ چرا نگاه کردی؟ تو چه کاره‌ای؟ تو از کی پیغام آورده‌ای؟ کدام دسته هستید شما؟ هزار بامبول برای پرنده درست می‌کنند.

او گفت: من نمی‌توانم پیش امام صادق7 بروم. گفت : مطلب همین است، هر که خربزه می‌خواهد بخورد پای لرزش هم می‌نشیند. گفت: اگر تو من را می‌خواهی، باید بروی از امام بپرسی.

این بدبخت ناچار شد حرکت کرد و رو به حیره آمد، تا رسید به جایی‌که حضرت را حبس نظر کرده بودند. حبس نظر بودند، حبس زندان نبودند، این مانده بود متحیر، چگونه خودش را به امام برساند؟ نگاه کند به در خانه‌ای که حضرت نشستند، این را می‌کِشند می‌برندش که فلان فلان شده، تو از کجا هستی؟ چرا آمده‌ای؟ چرا به در خانه امام صادق7 نگاه کردی؟

خدایا، ماندم معطل، در این بین، یک خیار فروشی آمد، های خیار داریم، خیار داریم، خیار دولاب طهران داریم، خیار تازه اصفهان داریم، این‌ها خیار خوب است، یاد بگیرید. دانه‌ای ده شاهی مثلا. این یک مرتبه در نفسش این موضوع القا شد، صدا زد، آی خیاری بیا، آمد، گفت: خیارها دانه‌ای

چند است؟ من باب مثل گفت: دانه‌ای ده شاهی، چند تا خیار است؟ فی المثل، صد تا است، من همه خیارهایت را می‌خرم و پولش را هم نقد می‌دهم، یک شرط مختصری با تو دارم، گفت: شرطش چیست؟ گفت: شرطش این است که طبق خیارت را به من بدهی، با مثلا پیش بندی که می‌زنی به کمرت، نیم ساعت این را به من بدهی، گفت: مانع ندارد.

فی‌المجلس پول خیارها را داد، طبق خیار را از یارو گرفت و گذاشت بالای سرش و مثلا پیش بند را بست به کمرش، بنا کرد به خیار فروشی، رو به در خانه امام صادق7، آی خیار داریم، خیار آبی داریم، مثلا، خیار اصفهان داریم، ارزان می‌دهیم، همین‌طور رفت تا نزدیک‌های حضرت رسید. حضرت فرمودند: قریب به این عبارات و مضامین، خوب حقه‌ای سوار کردی، سلام کرد و فرمودند: مثلا برو به عیالت سلام برسان، بگو مساله همان‌طور است که تو گفته‌ای، این سه طلاق نیست، عمو خیار دانه‌ای چند می‌دهی؟ مثلا یک قران، بابا این گران است، همین‌طور گفتند تا جاسوس‌ها مطلب را نفهمند، برگشت و طبق خیار یارو را داد و رفت.

شیعه اگر می‌خواست خدمت امام صادق7 برسد، نمی‌توانست، حالا امام صادق7 در این مدت امامتش لغو است؟ نه. بالاتر بگوییم، خود پیغمبر9، شبی که از مدینه حرکت کردند با جناب صدیق، دوتایی آمدند در غار ماندند و بعد هم از غار به طرف مدینه پنهان آمدند، در حدود 12 ، 13 روز اصلا مسلمان‌های مکه نمی‌دانستند پیغمبر کجا است! زنده است! مرده است! در بیابان است! در شهر است! هیچ هیچ، تا زمانی‌که به امیرالمومنین7 پیغام دادند که فواطم را بردار بیاور، او برداشت، فاطمه بنت اسد3، فاطمه بنت رسول الله3 را برداشت، برد، از راه‌های غیر رسمی عادی در مسجد قبا به پیغمبر9 رساند، تا بعدش که مسلمین مکه اندک اندک فهمیدند که پیغمبر9 فرار کرده است و به مدینه رفته است، الان در مدینه است.

در این مدتی که مسلمین خبری از پیغمبر9 هیچ نداشتند، دسترسی به پیغمبر9 نداشتند، نبوت این پیغمبر9 لغو است؟ پیغمبر، پیغمبر نیست؟ چون مردم نمی‌توانند از او استفاده کنند! این چه حرفی است.

دانشمندان می‌گویند: آن چیزی که ثابت نیست، جزئش هم ثابت نیست، کلش هم ثابت نیست. آنی که ثابت است، جز و کلش هم ثابت است. چه فرق می‌کند، ده روز، ده ماه، ده سال، ده قرن، هیچ فرق ندارد، اگر ده روز دسترسی نداشتن مردم به پیغمبر9، یا ده ماه دسترسی نداشتن به امام صادق7، یا ده سال دسترسی نداشتن به حضرت موسی بن جعفر8، از نبوت و امامت ایشان مانع نیست، ده

قرن هم همین‌طور است. و اگر ده روز و ده ماه و ده سال، مضر به امامت و نبوت امام و نبی نیست، ده قرنش هم همین‌طور است.

این‌که نقضش بود، بلکه بالاتر. شما خیال می‌کنید در دوره ائمه:، مثل الان طیاره‌های جت، فانتوم‌های کذایی بوده است؟ که از بخارا به مدینه یک ساعته یا یک ساعت و نیم می‌توانستند بیایند؟ نه، خیال می‌کنید آن‌جا اتومبیل‌های سریع‌السیر بوده است که از قندهار و بخارا و بلخ، شیعه می‌توانسته به مدینه بیاید، پیش امام، یا به کوفه، فرض بفرمایید، سامره پیش حضرت عسکریین8؟ نه، حتی درشکه هم نبوده است، گاری هم نبوده است، مسافرت‌ها با شتر بوده و الاغ بوده و یابو و قاطر و کجاوه و پالیچی، بوده است. این‌ها هم خیلی خودکشی که می‌کردند شبانه روز شش فرسخ، هفت فرسخ، هشت فرسخ می‌رفتند، بیشتر که نمی‌توانستند بروند.

شیعه بلخ، ما در بلخ هم شیعه داشتیم، ممکن بود دو پشت، سه پشت، بگذرد، اصلا امامشان را، شکلش را هم نبینند، عکاسی هم نبود که عکس بردارند، عکس امام را ببرند، ممکن بود شیعه خودش، پسرش، نوه‌اش، سه پشت بر تشیع زندگی کنند و شکل امامشان را هم نتوانند ببینند. مسافرت از بلخ تا به مدینه، قدر اقل دو ماه راه بود.

سابق‌ها، باباهای شما از این‌جا که می‌خواستند به مشهد بروند، خیلی تند و تیز که می‌رفتند، ده روزه می‌رفتند، شب و روز را به هم بریزند ده روز می‌رفتند، حالا به سه ربع ساعت طیاره از مشهد این‌جا می‌آید. آن زمان که وسایل نقلیه سریع‌السیر فعلی نبوده است. دو ماه، سه ماه، راه از بلخ تا مدینه که بروند، دو ماه هم راه است که برگردند، چهار ماه، یارو بقال است، کاسب است، عطار است، خباز است، بزاز است، رزاز است، این مگر می‌تواند برود امامش را ببیند؟ یا مساله‌اش را از امامش بپرسد؟ یا نماز جماعت پشت سر امامش بخواند؟ یا احتیاجاتش را به امامش بگوید؟ پس امام صادق7 و باقر7 که در مدینه هستند و شیعه بلخ به آن‌ها هیچ دسترسی ندارند، امامت آن‌ها بالنسبه به این جمعیت لغو است؟ بی‌فایده است؟

ما هم مثل آن‌ها، چه فرق می‌کند؟ شیعه بلخ در تمام عمرش نمی‌توانسته است امامش را ببیند، نمی‌توانسته. ممتنع بوده است. دو ماه مسافرت کردند برایش ممتنع بوده است، زن دارد، بچه دارد، زندگی دارد، کاسبی دارد، نمی‌تواند، پیاده یا با شتر سوار شود، مخارج سفر ندارد، صد سال می‌گذشت، سه پشت وی امام را نمی‌دیدند. پس امامت این امام لغو و باطل است بالنسبه به آن‌ها؟ حال ما هم همین‌طور است. این اولا. این دامنه زیاد دارد، نمی‌خواهم دامنه‌اش را توسعه بدهم.

ثانیا: اگر خاطر مبارک فضلا و دانشمندان مجلس باشد، من هفت، هشت شب پیش، دو سه شب در این موضوع صحبت کردم، که امام برای ما نیست، ما برای امام هستیم. امام و پیغمبر را در دنیا برای ما نیاوردند، ما را برای آن‌ها آوردند. این را مفصل برایتان صحبت کردم، او را آورده اند برای این‌که بندگی کنند و درجه قربش بالا برود و کمال وجودیش افزون شود، مثل ما.

به همان علتی که خدا ما را به دنیا آورده است، به عین همان علت حضرت خاتم الانبیاء ابوالقاسم محمد9 او را هم برای همین هدف به دنیا آورده است، من و شما را برای چی به این دنیا آورده است؟ برای این‌که بخوریم و چاق شویم، جماع کنیم و بعد هم بیافتیم بمیریم، برای این‌که نیاوردند که، گاو و الاغ را برای این کار آوردند، ما را برای چیز دیگری آوردند. ما و جن، هر دو، قرآن می‌گوید: (وَ ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلاَّ لِيَعْبُدُون) [2] ما را به دنیا آوردند تا بندگی خدا کنیم و در اثر بندگی خدا درجات قربمان بالا برود و روحمان کمال اکملی پیدا کند. پیغمبر9 را برای همین آوردند، امام را برای همین آوردند.

عبادت همان‌طور که شرح دادم انحاء مختلفه دارد، سخت‌ترین عبادت‌ها و پر اثرترین، موثرترین از انواع عبادات، تربیت نادان و تعلیم نادان است، این بالاترین عبادت است که آدم یک بچه بد اخلاقی را خوش اخلاقش کند، یک جوان نادانی را دانا کند، یک ؟؟؟ 25:55 از خدا را به خدا متوجه کند. این بالاترین عبادت است.

پیغمبر9 را هم برای همین کار آوردند، پیغمبر اسلام (هُوَ الَّذي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولاً مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آياتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتابَ وَ الْحِكْمَةَ) [3] پیغمبر9 را آوردند برای این‌که عبادت کند خودش بالا برود، مگر پیغمبر9 هم بالا می‌رود؟ بله بالا می‌رود، مگر پیغمبر9 ما اشرف ممکنات نیست؟ چرا، با این‌که اشرف ممکنات است باز هم او بالا می‌رود، هم در دنیا و هم آخرت و هم در حیاتش و هم در مماتش.

این‌جا یک جمله‌ای بگویم، خوب است، علماء و فضلاء تشریف دارند، در تشهد نمازتان بعد از آن‌که صلوات فرستادید، چی می‌گویید؟ می‌گویید: «وَ تَقَبَّلْ شَفَاعَتَهُ فِي أُمَّتِهِ وَ ارْفَعْ دَرَجَتَهُ» [4] خدایا شفاعت این پیغمبر9 را در مورد امتش قبول کن و درجه خود این پیغمبر9 را بالا ببر. پس معلوم می‌شود پیغمبر هم درجه‌اش بالا می‌رود.

یک صلواتی است، این صلوات خیلی عالی است، مفصل است، یک جمله‌اش این است، «اللَّهُمَّ أَعْطِ مُحَمَّداً الْوَسِيلَةَ وَ الْفَضْلَ وَ الْفَضِيلَةَ وَ الدَّرَجَةَ الرَّفِيعَةَ» [5] ، خدایا به پیغمبرت9 وسیله را بده و به

پیغمبرت9 فضیلت عطا کن، زیادی عطا کن، و به پیغمبرت9 درجه رفیعه را بده. هی بالا ببرش، هی بالا ببرش.

راست است، پیغمبر9 اشرف ممکنات است، بالا دست پیغمبر9 نداریم، کل کمالاتی را که سایر ممکنات دارند این پیغمبر9 آن کمالات را دارد با زیادی، این‌ها همه درست است. اما همین پیغمبر9 تا پایان بی پایانی، الی آخر ما لا آخر له، بی‌نهایت، بی‌اندازه، گدای خدا است، فهمیدید چی گفتم! خدا را گم نکنید. این پیغمبر9 به هر پایه‌ای که برسد و در هر درجه‌ای که هست، نسبت به ما سواه، جنبه ربوبیت به اذن الله دارد، قبول! اما نسبت به خدا باز گدا است، دستش خالی است، صفرالکف است، ممکن جناب‌عالی اول ثروتمند بیرجند باشی، ولی نسبت به یک مقام عالی دیگری صفر باشی، پیغمبر9 این‌طور است، «نزلونا عن الربوبیه و قولوا فی حقنا ما شئتم» [6] ، پیغمبر9 نسبت به سایر ممکنات، فوق‌العاده بزرگ است، نسبت ممکنات به پیغمبر9 نسبت صفر است به رقم نه، در عین حال پیغمبر9 نسبتش به خدا نسبت صفر است به رقم نه، یعنی گدای صرف خدا است، هی خدا به او می‌دهد، هی دانا می‌شود، هی به او می‌دهد، هی دانا می‌شود، هی به او می‌دهد، هی دانا می‌شود، الی الابد، الی الابد، تا بی پایان، خدا را گم نکنید.

روایت دارد به قاری قرآن در بهشت می‌گویند: «ُ اقْرَأْ وَ ارْقَهْ » [7] «ُ اقْرَأْ وَ ارْقَهْ » هی قرآن بخوان، هی درجه‌ات بالا برود، درجات غیر منتهی است. پیغمبر9 هم.

حضور علما عرض می‌کنم، این فرمایشی که فلاسفه گفته‌اند: نشئه آخرت، «نشئه فعلیت محضه» است، آن‌جا ترقی و تنزل معنی ندارد. این فرمایش فلاسفه برای خودشان خوب است. این‌ها نفهمیده‌اند. خیر، نشئه آخرت هم ترقی دارد الی ماشاءالله، برای همه حتی برای پیغمبر9، نشئه دنیا که به طریق اولی.

به پیغمبر9 گفتند: بیا در دنیا این عرب‌های سر و پا برهنه را آدم کن درجه خودت هی بالا می‌رود، این عبادت تو است، این بزهای، بعضی عرب‌ها مثل همان بزها می‌مانند، ریش‌های کوسه دارند، سیاه هم هستند، لاغر هم هستند، مثل بز هم هستند، این بزهای دو پا را بیا آدمشان کن، از این‌ها ابوذر در بیاور، از این‌ها مقداد در بیاور، از این‌ها عمار در بیاور، این‌ها را به آن پایه‌ها برسان، تو را هی بالا می‌بریم، این کار تو است، این عبادت تو است، در اثر این عبادت بالا می‌روی، بالا می‌روی، بالا می‌روی، پس پیغمبر9 برای ما نیست، پیغمبر9 برای خودش است. راه بالا رفتن پیغمبر9 این است که دست ما را بگیرد هی بکشد، این شد! امام هم همین‌طور است.

امام را برای خودش به دنیا آورده‌اند نه برای ما، امام را آورده‌اند که بندگی خدا کند و درجه‌اش بالا برود. راه بندگی امام چیست؟ تعلیم و تربیت، به ظاهر یا به باطن، از امت اسلام و از افراد بشر.

امام زمان7 را برای خودش آورده‌اند عمو جان، نه برای من و تو، آن را آورده‌اند که در دنیا بندگی خدا کند و درجه‌اش بالا برود، یکی از بندگی‌های امام زمان7، در پوشش غیبتش است. خود پنهان بودن و این‌که نتواند علنا دستگیری شیعه کند و غصه شیعه را بخورد، این خودش یک عبادتی برایش است. غیر از عبادت‌هایی مثل نماز شب، امام زمان که مثل من و شما نیست که! او شب و روزش مشغول بندگی خدا است، به انحا بندگی‌ها و انواع بندگی‌ها. یکی نماز خواندش است، یکی روزه گرفتنش است، یکی اشک ریختنش است، یکی دعا خواندش است، یکی دیگر هم دستگیری رعیتش است، یکی هم پنهان بودنش، خود پنهان بودن، این برای حضرت یک رنجی است و در این رنج او عبادت می‌کند و در این رنج او بهره‌برداری می‌کند.

یک نکته را این‌جا بگویم، فعلا وقت تفصیل این نکته را ندارم ولی برای حضور و تشریف فرمایی اهل علم این نکته را باید تذکر بدهم و آن این است:

امام زمان7 شغل عجیبی دارد، باری که رو دوش او گذاشته‌اند، معطل نشوید، رو دوش هیچ یک از انبیاء نگذاشته‌اند، حتی جدش خاتم‌النبیین محمد9، چیست باری که روی دوشش گذاشتند؟ باری که روی دوش حضرت بقیه‌الله7 گذاشته‌اند، « بِنَفْسِي أَنْتَ مِنْ عَقِيدِ عِزٍّ لَا يُسَامَى» [8] در دعای ندبه می‌خوانید، این است که تمام بشر دنیا را باید مهار کند، همه را باید به قانون عدل و عدالت بکشاند. باید کلمه توحید را در سرتاسر دنیا جاری کند. این کار، کار آسانی نیست.

حضرت خاتم‌الانبیاء9، 23 سال زحمت کشید، یاالله، 6 میلیون الی 7 میلیون را مسلمان کرد، آن هم چه مسلمانی! مسلمانانی که فقط شهادتین را می‌گفتند، یک نمازی هم می‌خواندند، مثل ما، چطور مسلمانی هستیم! آن‌ها هم همین طور، و هیچ پیغمبری9 در این صد و بیست و چهار هزار پیغمبر، هیچ پیغمبری نیامد که مانند این پیغمبر نفوذ کلمه پیدا کرده باشد، هیچ یک آن‌ها، این‌که از همه بالاتر بود بعد از بیست و سه سال، هفت میلیون، هشت میلیون، گفتن کلمتین شهادتین و اقامه بعضی از شعائر اسلامی، صورتا معتادشان کرد.

اما این آقا باید بیاید، 5 قاره دنیا، این نیم کره، آن نیم کره را به کلمه توحید و خداپرستی وادار کند. یعنی وقتی امام زمان7 ان‌شاءالله بیاید شما زنده‌اید، ان‌شاءالله، وقتی‌که بیاید و فتح کند و دنیا را بگیرد، در عرض 6 تا 7 سال خواهد گرفت، پیچ رادیو را باز می‌کنی، رادیو هم که به هم

نمی‌خورد، این اوضاع که به هم نمی‌خورد، مثلا خیال می‌کنید امام زمان7 بیاید، طیاره می‌رود؟ باز همان شتر می‌آید! نه این‌طور نیست این‌جا هم من حرف‌هایی دارم، هفت، هشت شب حرف دارم، حالا مقتضی نیست بگویم، پیچ رادیو را باز می‌کنید، ظهر آمریکا است، نیمه شب ما، گوش می‌دهی، می‌بینی آمریکایی‌ها در آن مساجدی که دارند، از ماذنه‌هایشان می‌گویند: الله اکبر، الله اکبر، اشهد ان لا اله الا الله، به همان لهجه خودشان، اشهد ان لا االه الا الله، یک مرتبه رادیو آمریکا می‌گوید: اشهد ان محمدا رسول الله، رسول الله، آفریقا هم همین‌طور، اروپا هم همین‌طور، دنیا به کلمه توحید باید بیاید، این شغل امام زمان7 است، این بار خیلی سنگین است، آسان نیست، چند شب پیش یک قدری شرح دادم.

باید قانون عدالت و داد را، داد همگانی، داد جهانی، عدل عمومی، باید این را در سرتاسر دنیا مُجری بدارد، جاری کند، کار آسانی نیست، از زمان آدم7 تا الان در یک دهی نشده که قانون عدل جاری شود، در تمام ادوار نبوت‌های گذشته، هنوز یک شهر را ما در تاریخ نداریم، که قانون عدل عمومی‌جاری شده باشد، این باید بیاید این قانون را در دنیا جاری کند، کار سنگین است.

همین‌قدر حالا بس است. آن وقت،

رخش باید تن رستم کشد

این بار را که به دوش او می‌گذارند، باید یک نیروی عظیمی هم به او بدهند، این‌که بنا است یک خروار بار را بلند کند باید ماهیچه‌هایش مثل فولاد بشود، باید این قدر ورزش کند که این ماهیچه‌ها مثل مس، مثل آهن بشود، تا بتواند یک خروار را بلند کند.

این در عصر غیبت هی دارد ورزش می‌کند، هی نیرویش زیاد می‌شود، نیروی روحانی و معنوی امام عصر7 در زمان غیبتش، به عبادات مختلفه‌ای که می‌کند، نیرویش قوی می‌شود، بازوی ولایتش آن قدر قدرت پیدا می‌کند که کره را بلند کند، چهار میلیارد جمعیت را به کلمه شهادتین گویا کند و به عدل همگانی آشنا فرماید. فهمیدید چقدر بار سنگین است!

این یکی از فلسفه‌های غیبت حضرت است. حضرت را آوردند برای ما مگس‌ها و پشه‌ها؟ که اگر ما مگس‌ها و پشه‌ها روی این گلابی‌هایی که از اصفهان و از نطنز آوردند اگر ننشستیم و نخوردیم، آوردن گلابی این‌جا بی‌ربط و بی‌فایده است؟ چند شب پیش مثال زدم. یک صندوق گلابی را وارد می‌کنند، برای این‌که مثلا مهمان دارند، مهمان‌های عزیز، حجج اسلام، آیات عظام، روحانیین بیرجند، که خدا به حق امام زمان7 همه‌شان را طول عمر، عز کامل، توفیق شامل عطا بفرماید،

بیرجندی‌ها والله العلی العظیم، نه چاخان از شما می‌کنم نه از علمایتان، هیچ احتیاج مادی نه به شما دارم نه به آن‌ها، واقعیات را دارم می‌گویم، افتخار کنید، علمای خوبی داشتید الان هم دارید، روحانیت شما که محفوظ مانده است در نتیجه داشتن روحانیین عالی رتبه این شهر بوده است، الان هم بچه‌های شما، من با بچه‌های شما بیشتر از شما سر و کله زدم، این‌ها هم که یک قدری روحانیتشان بالنسبه جاهای دیگر بهتر است، بر اثر وجود علماء و روحانیین فعلی خودتان است، قدر علمایتان را بدانید، قدر همین طلبه‌هایتان که تو مدرسه درس می‌خوانند یا جاهای دیگر، بدانید.

خدا به عز امام زمان7 آن به آن، بر عزت و عظمت و جلالت روحانیین ما مطلقا، خاصه روحانیین این شهر بیافزاید.

صندوق گلابی را آوردی، برای این‌که شب می‌خواهی علما را افطاری بدهی، گلابی به آن‌ها بخورانی نوش جان آن‌ها، آن‌ها بخورند خوب است نه هر خری، حالا مگس دسترسی ندارد به این گلابی، پشه نمی‌تواند از این گلابی بهره برداری کند، می‌گوید: وجود گلابی در این شهر لغو است! چرا گلابی را آوردند؟ گلابی که من از او نمی‌توانم بهره بردارم، نمی‌توانم پر کثیف خودم را به آن بزنم، نمی‌توانم نیشم را به آن فرو ببرم، فایده این گلابی چیست؟ احمق گلابی را برای تو که نیاوردند، امام زمان7 را که برای تو نیاوردند بدبخت، آن را برای خودش آوردند.

در نتیجه این بحث که چند شب هم در اطرافش، سخنانی عرض کردم، وجود امام برای خودش است، برای بندگی کردن و ارتقاء مقام و ارتفاع درجه پیدا کردن است. راه ترقی او و تکامل او هم، عبادات است. عبادات هم انحایی دارد، یک نحوش مخصوص این حضرت است. رنج بردن انسان، برای شکنج 45:45 یک برادر دینی، خود این یک نحو عبادت است. بنده ببینم یک ضعیف ناتوانی، در شکنجه و ناراحتی است، دست من نرسد که کمک کنم و او را از این شکنجه بیرون بیاورم، غصه بخورم، دعا کنم، خود ؟؟؟

گفته بود، قصیده عربی، مضمون آن قصیده، خطاب‌هایی بود به امام زمان7 و شکایت از گرفتاری‌های شیعه به انواع مختلف و این‌که یابن العسکری7 تا کی پشت پرده غیبت هستی، چرا نمی‌آیی؟ فلان جا بر سر شیعه این آزار را آوردند، فلان جا آن صدمه را زدند، این قصیده‌اش بود. این قصیده را یکی، دو جا خواندم.

شب در عالم رویا بعضی از قدیسین روحانیین نجف، حضور مقدس امام زمان7 شرفیاب شدند. حضرت به آن‌ها فرمودند: بروید به سید بگویید، بگویید: سید این‌قدر دل من را نسوزان، این‌قدر

گرفتاری شیعیانم را به گوشم مزن، «لیس الامر بیدی»، کار در دست من نیست، در دست خدا است، از خدا فرج مرا بخواهید، تا من آشکار شوم و این گرفتاری‌ها را علاج کنم، هی گرفتاری‌ها را در گوش من، در مرعی و منظر مردم می‌رسانی، دل من را چرا می‌سوزانی؟

حضرت از ناراحتی شیعه ناراحت است، مثل این‌که تو را حبس کرده باشند، ببینی بچه‌هایت را آزار می‌دهند، بچه‌ات را کتک می‌زنند، این‌ها را به گریه می‌آورند، مالشان را می‌گیرند، نان به آن‌ها نمی‌دهند، غوغا تو خانواده تو راه افتاده است، تو هم نمی‌توانی، حبس هستی. چقدر دلت می‌سوزد! چقدر غصه می‌خوری! به خدا قسم حضرت بیشتر از او در ناراحتی‌های شما غصه می‌خورد، شما به منزله فرزندان حضرت هستید، شما شیعیان این‌ها هستید، شما نوکران در خانه پدران این بزرگوار هستید. شما از تمام ملل و امم و قبائل عالم به حضرت بقیه‌الله روحی فداه چسبندگیتان بیشتر است، پیوندتان محکمتر است، ارتباطتان و اتصالتان زیادتر است.

حضرت در ناراحتی‌های شما غصه می‌خورد، گریه می‌کند، اما در حبس است، در غیبت است، خدا اجازه ظهورش را نمی‌دهد، این خودش یک نحو عبادتی است برای او، خود این او را کامل‌تر می‌کند، پخته ترش می‌کند. این‌که باید او بار سنگین را بردارد،

رخش می‌بی باید تن رستم کشد

باید قوه‌اش زیادتر بشود، باید ورزیده بشود، و آن قدر قوی بشود که بتواند دو خروار را بلند کند. خوب، پس وجود امام برای من و تو نیست که اگر صورتا بهره نبردیم، امامتش لغو باشد، این دو تا شد.

سه: نخیر بهره می‌بریم، چه کسی گفت بهره از امام زمان7 نمی‌بریم؟ «بیمنه رزق الوری و بوجوده ثبتت الارض و السما» [9] ، تمام آنچه به ما می‌رسد، از وجود و حیات و علم و قدرت و روزی‌های جسمی و روحی، هرچه به ما می‌رسد به برکت آن حضرت است. باز در این باب یک مثالی بزنم، این را شرحش را یک شب مفصل دادم.

گفتم شما از آقای محلت مهمانی می‌کنی، حجت الاسلام آقای محلت را مهمانی می‌کنی، برای او بوقلمون می‌آوری، دراج که بهترین پرنده لذیذ است، جایش هم در صحرای گرگان و ترکمنستان است، و در بین راه نجف و کربلا، این دو جا دراج خیلی زیاد است، تیهو تهیه می‌کنی، کبک تهیه می‌کنی، مرغ خانگی تهیه می‌کنی، مرغ نه مثل مرغ هلندی که پدرسگ مثل خود آن‌ها بی مغز است، مرغ محلی تهیه می‌کنی، ماهی آزاد مازندران را تهیه می‌کنی، آهوهای دشت ؟؟؟ 52:50 را

تهیه می‌کنی، و و و، این‌ها را تهیه می‌کنی، باقلوا و قطاب و پشمک یزد را، نه این پشمک‌هایی که روغن متعفن دارد، و زولبیاهایی که روغن متعفن دارد، روغن فرد اعلای کرمانشاهی در زولبیا و شیرینی بزنید، این‌ها را همه تهیه می‌کنی، خیلی خوب به حال آمدید، چرتی‌ها از شنیده اسماء این‌ها بیدار شدند، این‌ها را تهیه می‌کنی، چرا؟ چون آیت الله محل را یا شهر را دعوت کردی، قهرا سفره رنگین می‌شود.

این آیت الله هم تنها که نمی‌آید، این آیت الله، دو تا، سه تا شاگرد دارد که همراهش هستند، کفش بردار مسجد دارد، مکبر سر نماز دارد، واعظ سر نماز دارد، هفت، هشت ده تا دنبال آیت الله هستند، نوش جانشان به برکت آیت الله بیایند بخورند. این سفره را که پهن کردی، بر اساس پهن شدن این سفره، مرغ‌های توی خانه تو هم فردا چه چه شان زیاد است، ته سفره دانه‌های برنج روغنی را می‌خورند، چاق می‌شوند، گربه‌های تو خانه تو هم کیف می‌کنند و مست می‌شوند، چون که گوشت و دنبه زیادی ریخته می‌شود آن‌ها می‌خورند، سگ‌های در خانه‌ات هم، آن‌ها هم چاق می‌شوند، استخوان‌های پر گوشت می‌ریزند در کوچه و آن‌ها می‌خورند، پشه‌ها، مگس‌ها، زنبورها، گربه‌ها، موش‌ها، سگ‌ها، همه می‌خورند، همه به برکت آن آیت الله است، اگر آن ایت الله نبود، زقنبوت هم به این پدرسوخته‌ها داده نمی‌شد، «بیمنه رزق الوری»، این سفره را که خدا پهن کرده است، برای آیت الله العظمی، وجود مسعود اعلی حضرت بقیه الله، حضرت مهدی7 است، آن وقت طفیلی‌ها قفیلی‌ها که ما شیعه هستیم، و دیگران و دیگران تا برسد به سگ‌ها که این ماتریالیسم‌ها هستند، مادیین طبیعیین که منکر خدا هستند این‌ها سگ هستند، این‌ها هم می‌خورند، «بیمنه رزق الوری و بوجوده ثبتت الارض و السما»، چطور برای ما فایده ندارد، اگر نمی‌بود زقنبوت هم به ما نمی‌دادند. این آسمان عاشق جمال من و تو است که ابر بیاورد و باران ببارد؟ این آفتاب عاشق جمال من و تو است که هی بتابد و به نور و حرارت خودش موجودات این نشئه را نضج بدهد؟ این ننه وطن، مادر وطن، این زمین، این که هی می‌زاید و همین‌طور می‌دهد، زردآلو را می‌زاید، سیب را می‌زاید، به را می‌زاید، گندم را می‌زاید، تمام محصولات زمینی، بچه‌های زمین را که هی می‌زاید، این‌ها برای من و تو است؟ با این معصیت‌هایی که می‌کنیم، با این نافرمانی‌هایی که داریم؟ با این لاابالی‌ها، زقنبوت هم به ما نمی‌دهند. به برکت آن بزرگوار است که زمین نباتاتش را می‌رویاند، و آسمان برکاتش را می‌باراند.

چطور برای من و تو فایده ندارد! مگر فایده همین است که تو بروی بگویی: آقا استخاره بفرمایید من می‌خواهم کاسه ماست ؟؟؟ 57 را بخورم، خوب است یا بد؟ او بگوید: خوب است یا بگوید: بد

است، باز تغییر بدهی، تا آخر یک خوب بیاید، کاسه ماست را بخوری، همین است فایده امام؟ یا بروی مساله حیض و نفاس زنت را، شکیات خودت را از او بپرسی؟ همین است؟ این‌که چیزی نیست! البته این هم هست.

پس امام در غیبت و ظهورش هر دو برای ما بهره دارد، بهره تکوینی دارد، هستی ما به برکت او است، «بهم تحرکت المتحرکات و سکنت السواکن» [10] ،

در قبض و بسط نیست جز او حاکم سطح زمین و کون محدد را

زمین و فلک الافلاک.

بر طی و نشر نیست جز او مالک مصر وجود و ملک موبد را

هرگز نبود جز ز خط سبزش

قربان خاک پای او، اگر او را ببینی، در راهش جان می‌دهی.

هرگز نبود جز ز خط سبزش آرایش این رواق زبرجد را

این سه تا،

اولا مثال نقض به زمان موسی بن جعفر8 و امام صادق7 و پیغمبر9 و این‌ها.

دوم حل، به این‌که حضرت برای خودش است بنده خدا، نه برای ما.

سوم، برای ما هم فایده دارد، از او ما بهره می‌بریم، بهره‌های تکوینی، وجود ما، هستی ما، حیات ما، علم ما، قدرت ما، تمام کمالات ما به برکت آن حضرت است، و الا به ما زغنبوت هم نباید بدهند. بعضی‌ها واقعا ؟؟؟ 1:01:40 هستند، اصلا در دنیا نباشند بهتر است، می‌خورد و می‌خوابد و اصلا نمی‌داند رازق کیست؟ خالق کیست؟ منعم کیست؟ بلکه کفران نعمت می‌کند، او گلوله داغ را باید بخورد، این‌که به این سگ‌ها نان می‌دهند و جان می‌دهند، به برکت حضرت است، پس فایده حضرت تکوینا به همه می‌رسد.

خیر، بالاتر بیا، نخیر، همان فایده‌هایی که از یازده تا امام به شیعه می‌رسیده است، از این هم می‌رسد. از این بالاتر! همان فایده‌ها.

اولا من این‌جا به شما بگویم، برای شما بلخ را و مدینه را مثال زدم، یاروی بلخی شیعه است، این در تمام عمرش ممکن نتواند خدمت امام زمانش برسد، ایشان چه کار می‌کرد؟ مسائل شرعی اش را، احکام حلال و حرامش را، ایشان وجوهاتش را چه کار می‌کرد؟ چون احکام که تنها برای ما

نیست؟ یا مال شیعه زمان ظهور نیست، احکام مال همه است، در همان زمان ظهور امام باقر7 و امام صادق7 و موسی بن جعفر8، شیعه در بلخ است، این احکام را از کجا می‌گرفت؟ مسائل حلال و حرام را از کجا می‌گرفت؟ از آن نماینده‌ای که امام می‌گفته است، این‌ها مرجع مسائل هستند، بروید مسائل را از آن‌ها بپرسید.

«یوسف بن عبد الرحمان ثقه ؟؟؟ معالم دینی ؟؟؟ 1:03:20 واسمع لهما و اطعهما»، و از این قبیل روایات که شما اغلب حالیتان نمی‌شود و خواندن من هم بی‌فایده است.

یک عده ملا را معین می‌کردند، آن ملاها باز یک ملای دیگر معین می‌کردند، ملاها به شهرها می‌رفتند، به بلخ می‌رفتند، مسائل حرام و حلال و مستحبات و واجبات و مکروهات را، همه این‌ها را، آن‌ها برای مردم می‌گفتند، مردم یاد می‌گرفتند، عمل می‌کردند، مردم هم اگر سهم امامی داشتند به این‌ها می‌دادند، این‌ها در مصارفی که امام معین کرده بود مصروف می‌داشتند، یا برای خود امام می‌فرستادند. الان هم همان‌طور است.

«وَ أَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رُوَاةِ حَدِيثِنَا» [11] «انْظُرُوا إِلَى مَنْ كَانَ مِنْكُمْ قَدْ رَوَى حَدِيثَنَا وَ نَظَرَ فِي حَلَالِنَا وَ حَرَامِنَا» [12] الی آخر.

«فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِناً لِنَفْسِهِ حَافِظاً لِدِينِهِ مُخَالِفاً عَلَى هَوَاهُ مُطِيعاً لِأَمْرِ مَوْلَاهُ فَلِلْعَوَامِّ أَنْ يُقَلِّدُوهُ » [13] ، به حسب این روایات یک دسته ملاها را برای ما معین کردند، آن ملایی که پیرو هوی و هوس نباشد، آن ملایی که به هواهای نفسانی لگد زده باشد، آن ملایی که مطیع خدا و پیغمبر باشد، آن ملایی که به حلال و حرام و کتاب و سنت و آیات قرآن و فرمایشات پیغمبر و ائمه نظر کرده باشد و احکام را از از کتاب و سنت استنباط کرده باشد، کتاب و سنت، اجماع هم به همین دو بر می‌گردد، عقل هم بماهو در تعبدیات راه ندارد، دو تا دلیل داریم، کتاب و سنت.

آن‌که از کتاب و سنت استنباط احکام را کرده است، لگد به هوی و هوس نفسانی زده است، مطیع خدا و پیغمبر هم هست، گوش به حرفش بدهید، هر چه گفت گوش بدهید و عمل کنید، فرمایش او فرمایش ما است، مخالفت با او مخالفت با ما است. همان‌طوری که امام صادق7 برای بلخ، ملا معین کرده بود، مساله شان را بگوید، نماز جماعتشان را بخواند، برای ما هم معین کرده است، آن‌جا اگر برای هر شهری یکی معین شده است، حالا بحمدالله برای هر شهری دو تا، سه تا، پنج تا، ده تا.

خدا به حق پیغمبر9 وجود علمای ما را زیاد بفرماید.

همه‌شان را به راه خیر و هدایت خلق متفق بفرماید.

آن‌ها سهم امامشان را می‌دادند به کسی‌که معین شده است، حالا هم تو باید سهم امامت را بدهی به آن‌که معین شده است، چه کسی؟ مراجع تقلید هستند، آیات عظام، حجج اسلام، علمای اعلام، عینا مثل زمان ائمه:، چه فرقی می‌کند؟ در آن زمان مگر همه شیعه می‌توانستند خدمت ائمه: برسند؟ نخیر، مگر همه شیعه می‌شناختند؟ کجایی!

در کوفه زمان خلافت علی بن ابیطالب7، یارو شیعه علی7 است، در کوفه است، کاسب است، حضرت را نمی‌شناسد. خرما فروش است. از این قبیل قصص صد تا دارم، یکیش را می‌گویم.

یک کسی خرما خریده و به خانه آورده بود، زنش خرما را نپسندیده بود، برگشته بود، آورد پیش خرما فروش که این خرما را بگیر، گفت: مگر من نوکرتم، نمی‌بینی این‌جا نوشته جنسی که فروش شد، پس گرفته نمی‌شود، یعنی اگر آب تو گوشش کردیم و رفت و فهمید، برگردد جوابش را نمی‌دهیم، معنایش این است.

ما این‌جا معین کردیم. برو. گفت: آخر خانم من خرماها را نپسندیده است، به جهنم که نپسندیده است، برو دنبال کارت، گم شو.

در این بین امیرالمومنین7 رسید، حضرت علی7 هم سر فرمانده کل قوی بود، هم وزیر فرهنگ بود، هم وزیر اقتصاد بود، هم رئیس شهربانی بود، هم پاسبان در کوچه‌ها بود، می‌آمد در دکان‌ها ببیند، نکند داد و فریادی راه بیافتد، آقا با این عصایش زیر خرماها می‌زد، قربانت بروم علی7، قربان خاک پای قنبرت بروم علی7، تو کی بودی مظهرالعجایب! یک وزیر فرهنگ دنیا، گوینده خطبه غراء، که دهان بشر می‌چاید دو سطر مثل خطبه غراء علی7 بگوید.

این گوینده، این دانشمند، این دانشور، این سخنور دنیا، این وزیر فرهنگ زمین و آسمان، در کوچه و بازار می‌گردد، چوب را زیر خرما زد، خرماها را زیر و رو کرد که ببیند خرمای رو مثل خرمای زیر است یا خوب‌ها را بالا چیده و بدها زیر است؟ ترازو را می‌گذارد و یک جا همه را جا می‌کند.

وای به حال آن‌که، اگر خرمای زیرش غیر از خرمای رویش بود، می‌فرمود: این غل و غش و تدلیس است آهای کاسب متقلب، کاسب نیستی، تو غاصب هستی، چقدر گندم نشان می‌دهی جو تحویل می‌دهی؟

؟؟؟ 1:09:45 آهای منشی‌ها، قلم‌هایتان را سرش را تیز کنید، خط‌ها را نزدیک بنویسید تا اسراف در کاغذ نشود، آی قربانت بروم، چطور دقایق را مواظب است، می‌آمد می‌دید، بین مشتری و فروشنده اختلاف است، حل اختلاف می‌کرد، دید کسی با این خرما فروشه داد و فریاد می‌کند، چه شده است؟ خرما خریدم، بردم، خانمم نپسندیده است، پس آوردم، پس نمی‌گیرد.

حضرت فرمود: چرا پس نمی‌گیری؟ گفت: به تو چه؟ من دارم نصیحتت می‌کنم، دلالتت می‌کنم، شرعی نیست، گفت: برو دنبال کارت. چند تا تندی به حضرت کرد، از آن تندی‌های عجیب. در این بین‌ها که مغازه را گرفته بود، عده ای آمدند و رد شدند، چشمشان به امیرالمومنین7 افتاد، گفتند: «السلام علیک یا ابا الحسن یا امیرالمومنین»، یارو یک‌مرتبه یکه خورد، حضرت است! بعد که شناخت امیرالمومنین7 است، گفت: غلط کردم، آقا امیرالمومنین7، از من راضی شوید بی ادبی کردم، بیا، خرما را بده، پولت را بگیر، برو، بعد عرض کرد: از من راضی شوید، نفهمیدم، نشناختم، قریب به این‌ها فرمودند: این را که راضی کردی، از تو راضی شدم، تمام شد.

شیعه حضرت است، در کوفه است، زمان خلافت حضرت است، حضرت را نمی‌شناسد. ائمه: ما که اسکورت نظامی‌نداشتند، ؟؟؟ 1:11:30 شاطرهای قدیمی‌نداشتند، ائمه: ما که دو تا قبه این بالاها نداشتند، ائمه: ما که پس رو، پیش رو نداشتند، صلوات فرست و عصا کش و عبا کش و نعلین بردار نداشتند، این‌ها مثل مردم عادی بودند، آن‌ها را نمی‌شناختند، می‌دیدند ولی آن‌ها را نمی‌شناختند.

حضرت رضا7 می‌فرمایند: دنبال سر پدرم موسی بن جعفر8 تو مدینه می‌رفتم، دو، سه نفر هم دنبالش بودند، یکی از مدنی‌ها آمد و گفت: این کیست؟ گفتم: «شیخ من اشیاخ قریش»، یکی از بزرگان قریش است. حضرت را در شهر نمی‌شناسند.

شما هم امام زمانتان7 را می‌بینید و نمی‌شناسید، معطل نشوید، چه بسا که اغلبتان دیده باشید، وقتی‌که ظاهر شود بگویید: اِ، همین‌که ما دیده بودیم و نمی‌شناختیمش.

یا مثلا شما خیال می‌کنید همه شیعه، هر صبح و شام می‌رفتند در خانه ائمه:؟ این یکی می‌گفت: آقا قربانت بروم، زنم نمی‌زاید، دعایی بدهید که زود وضع حملش بشود، یا آن یکی می‌گفت: من اولادم نمی‌شود، خرما و انجیری بدهید بخورم که اولاد راه بیاندازم. یا آن یکی می‌گفت: من سیدم و پر تخمه هستم و پیرمرد شده‌ام، حالا کاسبی‌ام نمی‌چرخد، ده هزار تومان بدهید، کمک خرجم کنید،

می‌گفتند: بگیر! یا آن یکی می‌رفت می‌گفت: درد دل دارم، یک آب دعایی بدهید تا خوب بشوم، فوری می‌گفتند: بگیر!

این حرف‌ها نبوده است، حواستان جمع باشد. اگر آن یازده تا امام دیگر این‌چنین در را به روی مردم باز کرده بودند و گشایش تمام خواسته‌هایشان، مالی و دعایی و غیر ذلک می‌کردند، یک دانه یهودی باقی نمی‌ماند. چرا یهودی می‌گویم؟ چون یهودی‌ها، آقا نمی‌دانید، این‌ها از نظر پول و اقتصاد یک چیزهای عجیبی هستند، اگر شرح دهم، مثنوی هفتاد من کاغذ می‌شود، این‌ها ببینند یک جایی پیدا شده است، یک آقایی پیدا شده است، که این داروی مفت می‌دهد، به دعا یا خرما یا هبه نبات و انجیر، داروی مفت می‌دهد، بیماری‌ها را مفت چاق می‌کند، یک آقایی پیدا شده که نیازمندی‌های سایرین را برطرف می‌کند، تا بروند در خانه‌اش بگویند: شیعه هستیم، هزار تومان بدهید، فوری می‌گوید: بگیرید، همه این‌ها مسلمان می‌شدند، شیعه می‌شدند تا بروند پول بگیرند.

این خبرها نبوده است! یارو پیش امام زین العابدین7 آمد، گفت: قرض دارم، حضرت بنا کردند به گریه کردن، گفت: چرا گریه می‌کنی؟ فرمود: گریه برای همین جاها است، که آدم ببیند دوستش را که گرفتار است، و نتواند رفع گرفتاری او را بکند.

این‌ها که بدون اذن خدا کار نمی‌کنند، البته خدا که اجازه بدهد، این‌ها زمین را آسمان و آسمان را زمین می‌کنند، ولی همه جا که خدا اجازه نمی‌دهد، این‌ها بدون اذن خدا که کار نمی‌کنند، (وَ ما تَشاؤُنَ إِلاَّ أَنْ يَشاءَ الله) [14] ، این‌ها اوعیه مشیت خدا هستند، ظرف مشیت خدا هستند، هر وقت خدا بخواهد این‌ها همه کاره هستند، هر وقت خدا نخواهد، هیچ کاره هستند، معطل نشوید.

بناء علی هذا، آن ائمه: هم از صد تا یکی را بر می‌آوردند به اذن الله. به سر مبارک خودم، که در نظرم قیمت دارد، مفت قسم نمی‌خورم، حالا که مطمئن شدید به جان همه شما، این امام ما، یک نفری، برابر همه آن یازده تا امام، یا لااقل برابر آن هشت تا امام که از صلب امام حسین7 هستند، برابر همان هشت تا امام، همین یک امام کارگشایی شیعیانش را در این مدت کرده است.

چی چی می‌گویی؟ آخر شما که کتاب نمی‌خوانید، منبرهایتان هم که نوعا نسبت به امام زمان7 شرح و بسط زیاد نمی‌دهد، ناآگاه هستید. بروید «نجم ثاقب» «حاجی نوری» رضوان الله علیه را بخرید و بخوانید، بروید «دارالسلام» «شیخ محمود عراقی» را بخرید و بخوانید، بروید سیزده «بحار» فارسی «مرحوم علامه مجلسی» قدس الله سره را بخرید و بخوانید، یک قدری منبری‌هایتان را وادار کنید که از مورد امام زمان7 صحبت کنند.

منبری‌ها با من رفیق هستم. من هم نوکر همه ایشان هستم، حق دارم که به اهل صنف خودم، یک قدری بتازم. شما پول می‌دهید منبر می‌روند، مجانی برای شما کسی منبر نمی‌رود، این را بدانید، ما منبری‌ها مجانی، چون مجانی خیر و برکت ندارد، خمیری که خمیر مایه نداشته باشد فتیر است. پول می‌دهید، پول که می‌دهید به روضه خوانت بگو آقا، باید در این پنج شبی که در این‌جا می‌آیی، یک شب از احوالات امام زمان7 منبر بروی، در این ده شبی که می‌آیی، ده روزی که می‌آیی، دو روز، سه روزش، راجع به امام زمانت7 صحبت کنی، حاضری بیا، نیستی قربان قدمت. او هم ناچار است زندگی کند، می‌رود مطالعه می‌کند، می‌آید تحویل می‌دهد، چطور شد تو می‌گویی آقا، یک روضه حضرت عباس7 بخوانی، می‌گوید: چشم، روضه حضرت عباس7 را برایت می‌خوانم، چون اگر نخواند، پولش نمی‌دهی، یک روضه حضرت موسی بن جعفر8 بخوان، می‌گوید: چشم، برایت می‌خواند.

هر جا خواستید منبری دعوت کنید، منبری‌های این شهر با خودم رفیق هستند، خیلی هم خوب منبری‌هایی دارید، بین خود و خدا خوب منبری‌هایی دارید، متدین هستند، نسبتا هم فاضل هستند، سر به راه هم هستند، خیلی هم با شما به مصالحه رفتار می‌کنند. منبری را که دعوت کردید، بگویید: آقا ده شب منبر بروید، دو شبش، سه شبش، باید راجع به امام زمان7 صحبت کنید، آن هم علائم ظهور را نمی‌خواهد بگویی، فضایل حضرت را بگویی، خصوصیات غیبت حضرت را بگویی، خصوصیات ظهور حضرت را بگویی، اشکالاتی را که شده است رفع کنی، منبری‌ها به شما بگویند.

محضر علماء که می‌رسید، ساکت ننشینید، بعد هم حرف‌های مفت نزنید، از علمایتان بخواهید راجع به امام زمانتان7 صحبت کنند، از ولادت حضرت، از پدر حضرت، مادر حضرت، نواب حضرت، معجزات حضرت در زمان غیبت صغری ایشان، در زمان غیبت کبری ایشان، یک قدری تو این وادی بچرخید، آن وقت عرایضی که بنده کرده‌ام باورتان می‌شود.

این حضرت، دستگیریش از شیعیانش به انواع مختلفه، اگر بیشتر از هشت تا امام از صلب امام حسین7 نباشد، کمتر نیست.

دنباله عرائض به عهده فردا شب، ان‌شاءالله شما زنده، من هم تصدق سر شما اگر زنده ماندم، باز فردا شب تکمیل و توضیح همین مساله خواهم داد.

خدایا به اسم اعظمت در قرآن مجید و به سر سینه امیرالمومنین7 به زودی چشم این‌ها را به جمال دل آرای امام زمانشان7 روشن فرما.

ای خفته خوش به بستر خون دیده باز کن

یک روضه خوانی دارد، روضه می‌خواند، چطور سوزناک، او عربی می‌خواند. مضمون گفتار عربی او را در این شعرهای فارسی، گنجانده‌اند، من می‌خوانم، شما گریه کنید، مخصوصا زن‌ها.

در عزای یک بود صد نوحه گر   آه صاحب درد را باشد اثر

این یک روضه خوانی است که مغز قلمش آتش گرفته است و می‌سوزد، جفت بچه‌اش قربان شده‌اند، چهار تا برادرش به خاک افتادند، برادر زاده‌هایش قلم قلم شده‌اند، یک مشت بچه‌های یتیم و اسیر، رو گردنش افتاده‌اند، حالا این خانم پهلو نعش برادرش امام حسین7 آمده است، دارد روضه می‌خواند، صبح روز یازدهم است.

ای خفته خوش به بستر خون دیده باز کن

حسین زینب7، برادر عزیزم، خواهرت بمیرد، تو بستر خاک و خون، خوابیده‌ای، بلند شو.

ای خفته خوش به بستر خون دیده باز کن

حسین من

احوال ما بپرس

یک خبری برادر از ما بگیر.

احوال ما بپرس و سپس خواب ناز کن

هان، اغلب به حال آمدید، می‌خواهم صدای ناله زن‌ها بلند شود، روضه حضرت زینب3 است، بلند بنالید.

ای وارث سریر امامت زجای خیز

حسین من،

برکشتگان بی کفن خود نماز کن

حسینم،

برخیز صبح، شام شد ای میر کاروان

چه کار کن، پا بشود چه کار کند؟ از مدینه تا مکه، از مکه تا کربلا، همان کارهایی که می‌کرده است.

برخیز صبح شام شد ای میر کاروان		ما را سوار بر شتر بی جهاز کن

ای وای،

به به خوب گریه می‌کنید، هرکس اشکش می‌آید، دست و سر و ناله‌اش را مرخص کند.

حسینم،

ای یا دست ما بگیر و از این دشت پر هراس		بار دیگر روانه به سوی حجاز کن

ای وای،

خواهر روضه می‌خواند، یک وقت دیدند خم شد، لب‌ها را به رگ‌های بریده،

به حق مولانا الحسین المظلوم7 و باخته المظلومه3

از کنار نعش امام حسین7 خدا را بخوانید،

ده نوبت بلند:

یا الله

الهی به مظلومیت دختر امیرالمومنین3 کنار نعش برادرش امام حسین7 و گریه‌هایش، همین ساعت امر ظهور امام زمان7 را اصلاح بفرما.

ما را به زودی به دیدار و به یاری آن بزرگوار سعادتمند بفرما.

ما را در ظل لواء ولایش از هر خطا و اشتباه و هر خطر و صدمه‌ای حفظ بفرما.

مشکلات ما را آسان گردان.

گرفتاری‌هایمان برطرف فرما.

بیمارانمان شفای خیر بده.

پیوند ولای ما را و بچه‌های ما را با این شجره ملکوتی محکم‌تر فرما.

قلب مطهر ولی وقت را از ما خشنود فرما.

ما را در سایه عزش، موفق به اِعمال اَعمال دین و قرآن بدار.

آن‌ها که ما را هدایت به ولایت آن‌ها کردند و مردند، روحانیین ما، گویندگان دینی ما، پیرمردهایمان، مدرسین ما، همه را با ائمه طاهرین: محشور فرما.

آنان که موجود هستند، طول عمر و عز کامل به همه ایشان عطا بفرما.

خیرات و برکات آسمانی و زمینی‌ات بر ما موفر فرما.

گناهان ما ببخش.

توفیق تقوی تا پایان عمر طولانی به ما عطا بفرما.

غیر از آنچه گفتم، هر حاجت شرعی دیگری که این آقایان محترم به آن بانوان محترمات دارند، همه را روا فرما.

خدمات و عرض ارادات به ساحت ولایتشان از همه خدام قبول بفرما.

بالنبی و آله و عجل فرج مولانا.

[1] . بقره: 1-3

[2] ذاریات : 56

[3] جمعه : 2

[4] تهذیب : ج 2 ص 92

[5] بحارالانوار : ج 83 ص 193

[6]

[7] کافی : ج 2 ص 603

[8] بحارالانوار : ج 99 ص 108

[9]

[10]

[11] بحارالانوار : ج 53 ص 180

[12] کافی : ج 7 ص 412

[13] بحارالانوار : ج 2 ص 88

[14] انسان : 30